

آثار حکیمی: خبرنگار آزاد



آوردن حکمتیار در قدرت و افزایش بحران سیاسی

وقتی نام از گلب الدین حکمتیار برده می شود، مردی تجسم می شود که همواره با قوهی قهریه خواستار قدرت است. مردی که در طول حضور سیاسی اش از هرکاری فرونگذاشت تا قدرت متناسب به فکر خود داشته باشد.



پیشینهی عملکرد سیاسی حکمتیار، از آغاز فعالیت‌های نهضت اسلامی که وی عضو آن بود تا تشکیل حزب اسلامی، جنگ با دولت مجاهدین و راکتباری کابل، همین طور همسویی با طالبان و قرار گرفتن در کنار القاعده، چهره‌ی را که از وی به نمایش می گذارد، مردی است که برای دستیابی به قدرت بی مها با جنگید و از هر وسیله‌ای ممکن استفاده برد.

سازمان زیر اداره‌ی آقای حکمتیار، در دوران جهاد افغانستان چه در داخل افغانستان و چه در پایگاه بیرونی این جریان (پاکستان) جریانی شناخته می‌شود که برای سرکوب مخالفان فکری و سیاسی خود، متوسل به ترور و قوهی قهریه شد.

در میان تنظیم‌های جهادی، افراد و فرماندهان وابسته به حزب اسلامی، عامل حذف فزیکه مخالفان خود، چه در تنظیم‌های جهادی و چه در دولت کمونستی آن وقت، از جمله ترور دسته جمعی بیش از ده فرمانده جمعیت اسلامی در ولایت تخار توسط جمال ناصر از فرماندهان حزب اسلامی، پاشیدن اسید به رخ دختران مکاتب توسط افراد وابسته به حزب اسلامی، اتهام ترور شماری از افراد در پشاور پاکستان شناخته شدند.

پس از سقوط حکومت دکتر نجیب و پیروزی دولت مجاهدین، حزب اسلامی جریانی بود که با دولت وقت مجاهدین مخالفت مسلحانه را آغاز کرد. دلیل مخالفت آن زمان حکمتیار، کنار آمدن دولت مجاهدین با نیروهای که در دولت دکتر نجیب کار می کردند، از جمله جنرال عبدالرشید دوستم اعلام شده بود؛ اما پس از مدت کوتاه، آقای حکمتیار با آقای دوستم ائتلافی تشکیل داد و در برابر دولت مجاهدین جنگید.

در مدتی که حکمتیار با دولت مجاهدین می جنگید، افراد وابسته به او به نمایندگی از وی در مقامات دولتی توظیف بودند، در این میان چندین بار معاهده‌ی صلح میان حکمتیار و دیگر سران مجاهدین انجام شد که معروفترین این تعهدات، ادای سوگند در عربستان سعودی در شهر مکه به عنوان شهر مقدس مسلمانان بود، اما پس از بازگشت به افغانستان باز هم جنگ مسلحانه‌ی وی با دولت مجاهدین پایان نیافت.

با روی کار آمدن جریان طالبان در 1374 فرماندهان وابسته به حزب اسلامی در جنوب اکثراً به جریان طالبان پیوستند و شخص آقای حکمتیار در نهایت امر، به دولت مجاهدین پیوست و پس از مدتی به ایران پناه برد. با پیشروی طالبان در شمال و مناطق دیگر، فرماندهان مربوط به حزب اسلامی یکی پس از دیگری، به جریان طالبان پیوستند. در این میان، آقای حکمتیار که در ایران بود، بیشتر سکوت اختیار نمود و در مواردی به عنوان منتقد جبهه‌ی مقاومت علیه طالبان پرداخت.

پس از حادثه‌ی 11 سپتامبر 2001 و حمله‌ی امریکا بر رژیم طالبان، حکمتیار از ایران به پاکستان رفت و آهسته آهسته گروهش را به خاطر مخالفت مسلحانه علیه نیروهای بین‌المللی و نیروهای دولت افغانستان سامان داد که در مواردی حملاتی را از جمله حمله‌ی این گروه در سروبی کابل که منجر به کشته شدن 18 سرباز فرانسوی شد، انجام داد.

حملات دیگر افراد حزب اسلامی آقای حکمتیار، به صورت پراکنده ادامه داشت. در این میان، آقای حکمتیار در میان شهرت طالبان به عنوان گروه بالفعل جنگ و خواستهای فردی خود، روزگاری چندان خوبی نداشت؛ اما افراد وابسته به او مانند فاروق وردک، کریم خرم، عمر داوودزی، عبدالهادی ارغندیوال، از چندین وزارت، ریاست دفتر آقای کرزی، سفارت در ایران و پاکستان برخوردار هستند و یگانه جریان سیاسی بود که علی‌الرغم شعار غیرسیاسی بودن حاکمیت حامد کرزی، حکومت او را اشغال نموده بودند.

این افراد شماری با ظاهر غربی و شماری هم در لباس حزبی خود، به صورت غیر مستقیم تا آنجا که توانستند سیاست‌های حزبی خویش را پیاده کردند که در مواردی شخص کرزی، آلت دست آن‌ها لقب گرفت. پول گرفتن عمر داوودزی از ایران و تیره ساختن روابط کرزی با غرب نشان داد که افراد مربوط به حزب اسلامی در دولت حامد کرزی، از چه سطح نفوذ برخوردارند.

در ده سال گذشته، هرچند مهره‌های مربوط به حکمتیار فعالانه برای جابجای افراد خود تلاش کردند؛ اما شخص حکمتیار در یک سیاست سنجیده شده، به عنوان یاغی تسلیم نشو در برابر دولت افغانستان و نیروهای غربی موضع گرفت.

نکته‌ی دیگری که تناقض داشت با سیاست ضد غربی و به قول حکمتیار سیاست مخالف با "اشغالگران" نماینده‌گان حزب اسلامی مانند مهندس کریم رحیمی، از شهر لندن به کابل می‌آمد و از زبان حکمتیار سخن می‌گفت. یعنی حزب اسلامی، هم یک جریان دارای نمایندگی در انگلیس، هم یک جریان اسلامگرایی افراطی همسو با القاعده و طالبان و هم جریان سیاسی که دولت کابل را در اختیار دارد.

آقای حکمتیار در کنار تلاش‌های مهره‌های دولتی خود برای حضور خودش در قدرت، چندی پیش برای نیروهای امریکایی چیزی به نام طرح برون رفت از بحران افغانستان نوشت.

در طرح آقای حکمتیار، جنگ امریکایی‌ها، جنگ اشغالگران در برابر مجاهدان و آزادی خواهان عنوان شده بود که سرانجام به نفع روسیه و ایران ختم می‌شود. یعنی از نظر حکمتیار موجودیت طالبان در منطقه تا این که به ضرر امریکا و غرب باشد، بلکه به ضرر ایران و روسیه خواهد بود.

این طرح حکمتیار، با آن که به باور خودش، حرف‌هایی زیادی داشت؛ اما یک حرف روشن داشت. آن هم این که هیچ چیزی بدون حضور آقای حکمتیار معنا ندارد و آمدن آقای حکمتیار در قدرت، کلید حل همه مشکلات است. چیزی که معرف شخصیت سیاسی آقای حکمتیار در مدت فعالیت سیاسی اش بوده. یعنی نه کم و نه زیاد، حضور وی به قیمت حذف دیگران.

آقای حکمتیار برای امریکایی‌ها پیشنهاد کرده بود که هنوز هم دیر نشده و باید نیروهای امریکایی برای خروج آبرومندانه‌ی خود، باید با وی مذاکره نمایند.

حکمتیار از یک سو مردی با شعارهای بلند بالای تند مذهبی و غیر قابل حل در جریان‌های دموکراتیک به ویژه جریان‌های همسو با غرب ظاهر شده و از سویی دیگر خود را مردی معرفی می‌کند که حتا برای کسانی که او آن‌ها را اشغال‌گر می‌خواند طرح برون رفت دارد. این تناقض اندیشی وی، از حکمتیار چهره‌ی به نمایش گذاشته است که او قدرت طلبی است که پیامد کارش را نمی‌اندیشد.

اکنون هیئت آقای حکمتیار به کابل آمده اند و می‌خواهند با نیروهای امریکایی بیشتر و با دولت افغانستان کمتر مذاکره نمایند. این که انجام این مذاکره‌ها چه خواهد شد؟

هنوز روشن نیست، اما یک چیز روشن است که اظهارات جوبایدن مبنی بر این که طالبان دشمن امریکا نیستند، آقای حکمتیار را بیشتر ترغیب نمود که وقتی طالبان دشمن امریکا نیستند، حزب اسلامی چرا دشمن امریکا باشد؟ پس بنا بر تحولات سیاسی غرب در رویکرد به طالبان و حزب اسلامی، دو احتمال از نظر به دور نیست.

یک، ممکن است سیاستگذاران غربی برای آینده‌ی افغانستان، معجونی را در نظر گرفته اند که مرکب خواهد بود از تکنوکرات‌های غربی، طالبان و حزب اسلامی، چیزی که مردم افغانستان را شدیداً نگران ساخته است. دوم، شاید امریکایی‌ها به نتیجه‌ای دست یافته اند که با کشیدن پای حکمتیار و شماری از طالبان به میز مذاکره، بازی را از دست پاکستان بیرون کنند.

با توجه به تیره شدن روابط پاکستان و امریکا پس از کشتن اسامه بن لادن در اسلام آباد، امریکایی‌ها نتیجه گرفته اند که دولت پاکستان به ویژه آی اس آی، همواره از شورشیان به عنوان حربه‌ی فشار بر نیروهای ناتو و دولت افغانستان استفاده برده است. اکنون غربی‌ها با کشیدن طالبان و حزب اسلامی به پای میز مذاکره، می‌خواهد پاکستان را از این ناحیه، خلع قدرت نماید؛ اما این که آیا این سناریو در جامعه‌ی ملتهب افغانستان با پیشینه‌ی بد طالبان و حزب اسلامی، کارگر می‌افتد؟ از نگرانی جریان‌ها و نهادهای مدنی که مخالف آمدن طالبان و حزب اسلامی هستند، می‌توان نتیجه گرفت که گزینه‌ی آوردن طالبان و حزب اسلامی به عنوان یک قدرت در آینده‌ی افغانستان، بحران افغانستان را بیشتر عمیق خواهد ساخت که برای غرب هم ارزان تمام نخواهد شد.